





نشریه فرهنگی، اجتماعی، دخترانه ی اوج

صاحب امتیاز: بیسیج دانشجویی دانشگاه یزد

مدیر مسئول و سر دبیر: زاهده قاسمیان

هیئت تحریریه :
فاطمه سادات مدرسی زاده، سمانه طاقداری، سعیده محمدی مقدم
فاطمه سادات میرجانی، فرزانه لوح موسوی، گلنوش یادگاری
نوشتن پدram، فاطمه جمشیدی، مریم رضایی، مینا
با تشکر از مترگان بهشتی تبار، الهه محمدی و خانم دکتر زینل پور
عمرانی، فاطمه محمدی، بهاره محمدی و خانم دکتر زینل پور

طراح : رضوان مازارچی

ojnashrie@gmail.ir

ojnashrie.blog.ir

۰۹۱۳۱۵۹۷۸۷

اوج

فهرست:

۱	امپراطور
۲	نیمچه کد بانو
۴	مصاحبه
۷	ازدواج
۱۰	گونی خبر





نخوان خواهر من.

تو که نگاهت بازهم لیز خورد روی خط بعدی، نخوان.

خیلی دلت می‌خواهد ببینی این چند پاراگرافی که زیر این خط را پر کرده چیست؟

دختر خوب! برای خودت می‌گویم نخوان. حرف‌هایم تلخ است. رفته‌ام چرخ‌ی زده‌ام توی مجازستان چیز دندان‌گیری برایتان پیدا کنم، راجع به آن بنویسم برخورد به یکی از این آمارهای طلاق. حق بده که آدم مو بر اندامش سیخ بشود و لحنش تلخ... دوباره که قیافه‌ی حق‌به‌جانب‌گرفتی و چشم‌هایت را گرد کردی. خواهر عزیز! کلمه‌های من که قرار نیست تغییر کند، توهم که بنا داری بخوانی؛ وگرنه از همان دو خط اول که هی گفتم نخوان بقیه‌اش را نمی‌خواندی. پس بگذار با همین لحن تلخ ادامه بدهم.

اااا... قلمم را می‌خواهی چه کار؟ من که می‌دانم اگر قلم را بدهم دست تو چه می‌نویسی...

می‌نویسی همه‌اش تقصیر این مرده‌است. این مرده‌ای یک لاقبای سروته یک کرباس که پی خوش‌گذرانی خودشانند و عرض‌هی پول درآوردن ندارند. همین مرد‌هایی که زود عصبانی می‌شوند و گاهی یک حرف‌های تلخی می‌زنند که دل می‌شکند. همین مرده‌ایی که آمارانه دستور می‌دهند و فکر می‌کنند کلفت گرفته‌اند. همین مرده‌ایی که...

اوووو چه خبر است بانو؟ دلت پر است اااا... حالا می‌شود قلم را به ما پس بدهید؟؟؟!

آن وقت خانم‌ها می‌شوند کجای قصه‌ی این طلاق‌ها؟؟ نکند در حاشیه‌اند و بی‌ربط؟! نه خواهر من! خودمان کردیم که... استغفرالله...

عزیز دل! اصلاً نمی‌خواهد آن‌ور تر بروی. همین‌جا توی خوابگاه ببین وضعیت را. این وضعیت یک دختر است؟! بعد از یک سال زندگی خوابگاهی فقط بلد است ماکارونی بپزد و ژله! می‌بینی؟ سرجمع کردن سفره‌ی شام با هم‌اتاقی‌اش دعوا می‌کند و نوبت تعیین می‌کند. تختش را نگاه کن! هرشب همه را پرت می‌کند روی زمین می‌خواهد دوباره صبح جمع می‌کند می‌ریزد روی تخت! از وضعیت میز و ظرف‌های نشسته هم که بهتر است حرفی زده نشود. جورابت به فرش گیر می‌کند وقتی وارد اتاق می‌شوی...

تو خود وخامت اوضاع! (بخوان از این مجمل...!

توی حیاط دانشکده دارد بلند بلند می‌خندد و هیچ نگران نگاه‌های آن دوپسر تکیه‌داده به دیوار نیست. سالی ماهی یک بارهم که می‌رود خانه دست به سیاه و سفید نمی‌زند.

خب پدرآمرزیده دختری مثلاً...

رُفقا بخدا آن روزها دخترها به چیزهای دیگری شناخته می‌شدند. به اصول و مدیریت زندگی، به هنرهای خانه‌داری، به وقار، به لطافت و طمأنینه، به انعطاف‌پذیری در شرایط سخت...

حالا ما دخترهای امروزی تحصیل‌کرده‌ی دست‌وپنجه نرم کرده با زندگی خوابگاهی کدامش را داریم؟

ما دختریم، ما قبل از اینکه دانشجو باشیم دختریم...

دختر بودن را می‌شود از بعضی دخترپچه‌ها یاد گرفت...

معلم توی کلاس ازش پرسید دلت می‌خواهد بزرگ که شدی چه کاره بشوی؟ گفت: «اول فرشته، بعد مادر...»

بیخشید که ابتدای نشریه اوقاتتان را تلخ کردم.

بقیه‌اش را بخوانید. شیرین می‌شود ان‌شاءالله...

و اما بعد...



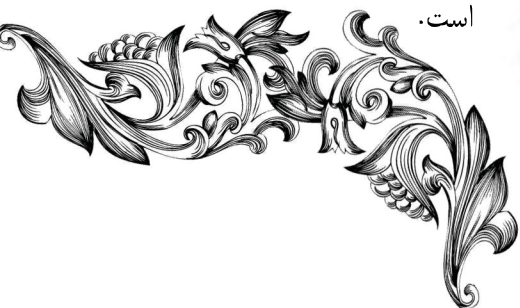
مرد و زن هیچ تفاوتی ن دارند. حتی یک جا برای کوبیدن همین اندیشه‌های جاهلی که عرض کردم، (قرآن) زن را از مرد بالا میکشد.

«ضرب الله مثلا للذين كفروا امرأت نوح و امرأت لوط» نمو دار کفار، این دو تا زنند: «امرأت نوح و امرأت لوط». نه نمو دار برای زن‌ها؛ برای زن و مرد.

«و ضرب الله مثلا للذين آمنوا امرأت فرعون»؛ خدای متعال اینجا هم برای مؤمنین دو تا زن را اسم می‌آورد. حالا شما ببینید از اول تاریخ تا آخر دنیا، چه تعداد مؤمن، اعم از بزرگان، صلحا، اولیا، انبیاء آمدند و رفتند. وقتی میخواهد برای اینها یک نمو دار، یک مجسمه، یک نماد معرفی کند، دو تا زن را معرفی میکند: یکی «امرأت فرعون» - «اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة و نجّنی من فرعون و عمله» دوم «و مریم بنت عمران الّتی احصنت فرجها فنفضنا فیه من روحنا و صدّقت بکلمات ربّها». اصلاً چیز عجیبی است. بنابراین جنسیت یک امر ثانوی است، یک امر عارضی است؛ در کارکردهای زندگی معنا پیدا میکند، در سیر اصلی بشر هیچ تأثیری ن دارد و معنایی پیدا نمیکند. حتی کارهایشان با هم متفاوت است.

«جهاد المرأة حسن التّبعّل»؛ (۹) یعنی

ثواب مجاهدت آن جوانی را که رفته توی میدان جنگ و جان خودش را کف دستش گرفته، به خاطر این کار، به این زن میدهند؛ چون این کار هم زحمتش کمتر از آن نیست. البته شوهر داری خیلی سخت است. با توقعاتشان، با انتظاراتشان، با بد اخلاقی‌هایشان، با صدای کلفتشان، با قد بلندترشان؛ خب، زنی بتواند با این شرائط، محیط خانه را گرم و گیرا و صمیمی و دارای سکینه و آرامش - سکن - قرار بدهد، خیلی هنر بزرگی است؛ این واقعاً جهاد است؛ این شعبه‌ای از همان جهاد اکبری است که فرموده‌اند؛ جهاد با نفس است.



(امپراطور)

نظریه‌ای ثبت نشده وجود دارد که می‌گوید:
 «همه‌ی آدم‌های دنیا، ذاتا امپراطور
 هستند و به تعداد آدم‌های دنیا،
 امپراطوری وجود دارد!»



مثلا احتمالا فلان بازیگری، قلمروی امپراطوری‌اش، فیلم‌ها و فیلم‌نامه‌ها باشد. یا مثلا فلان فرد عاشق کتاب، قلمرواش، کتاب‌خانه‌ی پر کتابش باشد که هر وقت یک کتاب به آن اضافه می‌شود، انگار که یک شهر تصرف کرده باشد، قند توی دلش آب می‌شود.

اما حتما قبول دارید که همه‌ی امپراطوری‌ها خیلی بزرگ و وسیع نیستند. مثلا یک نفر که یک زندگی روزمره‌ی بی‌مزه‌ی تکراری دارد، احتمالا امپراطوری‌اش خیلی کوچک و به‌هم‌ریخته است.

اما در دنیا، کنار همین آدم‌های معمولی، گاهی فرشته‌هایی رفت و آمد می‌کنند که امپراطوری‌شان خیلی وسیع است. اما نه خودشان خبر از وسعتش دارند و نه بقیه‌ی مردم متوجه‌اش می‌شوند. هیچ‌جا هیچ جایزه و لوح و مقامی نمی‌گیرند. هیچ وقت حضار برایشان کف نمی‌زنند. هیچ‌کس از آن‌ها امضا نمی‌خواهد. مثل فاطمه بانو، همین همسایه‌ی ساکت و صبور ما که مادر می‌گوید بچه‌ی اولش ۱۰ ساله بود و بچه‌ی ششمش را باردار که همسرش فوت می‌کند. در آن روزهای سخت جنگ و توپ و موشک، فقط خدا می‌داند و تک‌تک لحظاتی که این زن گذرانده است. وقتی این دنیا و این امپراطوری‌های ظاهری برچیده شد، احتمالا خدا به او جایزه‌ها خواهد داد. و حتما موقع جایزه دادن می‌گوید که از تو به‌خاطر شش انسان، و شش نسل سپاس‌گزارم. به‌خاطر فقر و قناعتت متشکرم. متشکرم به‌خاطر پولی که از فروش شیر و ماست و کشک زدی به زخم‌های زندگی‌ات. به‌خاطر صبح‌هایی که آفتاب‌نزده توی طویله بودی. ممنونم از تمام اشک‌هایت. ممنونم از موی سفیدت. از دست پینه بسته‌ات. ممنونم عزیزم. به‌خاطر همه‌ی دردهایت. اسم تو در هیچ جایی ثبت نشد. اما تو در جایگاه خودت بهترین بودی. من تو را با بهترین بودنت، امپراطور بزرگ خودم در زمین می‌دانم...

فادخلی فی عبادی... فادخلی جنتی...



نظرتون در مورد یک نظرسنجی چیه؟ فقط صادقانه

جواب بدید



کدبانو

۱. در خوابگاه شما هفته ای چند بار بوی سوختگی به مشام می‌رسد؟

(الف) یک روز در میان (ب) روزی دوبار یا بیشتر! (ج) خوابگاهی که هر روز توش بوی سوختگی نیاد خوابگاه همیشه!

۲. اتاق شما چند روز در هفته نامرتب است؟

(الف) هر روز هفته (ب) بیش از نصف هفته (ج) نامرتبه مگر اینکه خلافت ثابت بشه اصلا بخش ثابت زندگی دانشجوییه!
تذکره: از رفقای گلی که مثل من نیستند و اتاقشان سر و سامان دارد بابت طرح این سوال پوزش می‌طلبیم!

۳. به جز خوردن و خوابیدن و درس خواندن چه هنرهای دیگری دارید؟

(الف) همینا خودش آخر هنره! (ب) مگه هنر دیگه ای هم لازمه؟ (ج) شما خبر نداری ما یک پا کدبانویم

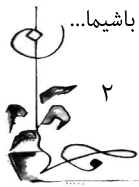


۴. سینک ظرف شویی خود را چند روز در هفته تمیز و مرتب می‌بینید؟

(الف) دو تا سه روز (ب) کم پیش میاد (ج) تا یک ساعت بعد از تمیز شدن توسط خدمه ی محترم! البته کمتر از این هم رکورد زدیم!

۵. فرش اتاق شما چند وقت یک بار جارو خورده از زیر انبوه آشغال‌ها نفس می‌کشد؟

(الف) به ندرت (ب) از اول ترم جارو نزدیم! (ج) اینا ظواهره! اصل باطنه ما به ظواهر دنیا بی توجهیم نه اینکه تنبل باشیم...



۶. اوضاع بندکس اتاقتان چگونه است؟

الف) خیلی شلوغ! از آخرین مرتبه که یه گونی لباس شستم حال نداشتم جمعشون کنم. (ب) خالی خالیه یه کُپه لباس چرک دارم که بشورم نه اینکه تنبلی کنم! نه؛ وقت نمی‌کنم! (ج) جورشو بندکس خومون می‌کشه! خدا خیر بده به خشک شویی خوابگاه.



۷. تختتان را چند وقت یک بار مرتب می‌کنید؟

الف) همیشه مرتبه (ب) چرا باید مرتب کنم؟ شب که دوباره می‌خوام ازش استفاده کنم به هم می‌ریزه (ج) آقا انقدر به جزئیات توجه نکن! از خیرش بگذر!



۸. آیا هنگام راه رفتن در اتاقی برنج و دیگر خوردنی‌ها به کف پایتان می‌چسبد؟

الف) جانا سخن از زبان ما می‌گویی! البته نه اینکه من کم کاری کنم. وقتی نوبت بچه‌هاست این چیزا پیش میاد. (ب) به علت کثرت دفعات جارو کردن این چیزا طبیعیه! (ج) نعههههههه ما خیلی تمیزیم.

۹. سطل زباله‌ی شما چه شرایطی دارد؟ چند وقت یک بار خالی می‌شود؟

الف) خوبه سلام داره! بسته به حال خودمون اونم پر و خالی میشه.

(ب) جای نفس کشیدن نداره! هر وقت خدا بخواد هم خالی میشه هم بی‌بو!

(ج) ما چیزی نداریم بخوریم! در نتیجه خالیه مگر اینکه یک سر بریم خونه.



در این شماره، گفتوگویی صمیمانه با خانم دکتر زینل پور، یکی از اساتید محبوب دانشکده ی برق و کامپیوتر داشتیم. ایشان، در حال حاضر، تنها بانوی هیات علمی رشته ی مهندسی برق هستند.

خانم دکتر از داوطلبان کنکور سال ۷۷ بودند. اون سالها کنکور دومرحله ای بود؛ که ایشان در مرحله ی اول رتبه ی ۱۶ کشوری و در مرحله ی دوم رتبه ی ۲۷ کشوری روکسب کردند و وارد رشته ی مهندسی برق، گرایش مخابرات، در دانشگاه صنعتی شریف شدند. خانم دکتر کارشناسی ارشد و دکتری را هم در همون دانشگاه ادامه دادند و سال ۸۹ بعد از فارغ التحصیلی وارد دانشگاه یزد شدند.

مراتب علمی خانم دکتر بر کسی پوشیده نیست. کافیه چند باری سر کلاس هاشون شرکت کنید؛ یا از دانشجویهاشون پرسید، اما از دانشجویها بیشتر از مرتبه ی علمی، از علاقه شون به استاد میشنوید...

بعد از ورود به دفترشون، با همون چهره ای مواجه شدم که ازشون توی ذهنم به وجود آورده بودند، خیلی آروم، متواضع و

صمیمی...



اما اولین سوال من از ایشان این بود که:

چرا برق؟

من از اول شناخت کاملی نسبت به برق نداشتم ولی می دونستم که پایه ی این درس فیزیک و ریاضی هست و بخاطر علاقه ام به این درس، این رشته رو انتخاب کردم و الان از انتخابم راضی هستم.

و دلیل اینکه تا این مقطع ادامه دادید...؟!

خب... باتوجه با اینکه ما خانوم هستیم و در آینده قراره ازدواج کنیم؛ بچه داشته باشیم؛ باید شغلی رو انتخاب می کردم که بتونم همه اینها رو مدیریت کنم. به نظرم برای خانوم ها، شغل هایی مثل معلمی و دبیری، میتونن شغل های خوبی باشن و اتفاقاً مادر من هم دبیر هستن و همیشه توصیه شون این بود که شغلی رو انتخاب کنید که هم بتونید به زندگیتون برسید هم به کارتون. و من دوست داشتم در قدم اول، اگر بتونم به استاد بشم و اگر احیاناً نشد، کارهای دیگه. و با این انگیزه درس رو تا مقطع دکتری ادامه دادم.

در چه مرحله ای ازدواج کردید؟

سال آخر لیسانسم بود.



فرزند چی؟

یه پسر دارم که سال سوم دکتری به دنیا اومد.

با توجه به مشغله درسیتون توی دانشگاه

شریف چه تفریحاتی برای خودتون داشتید؟

در مقطع کارشناسی بیشتر وقتم رو روی درس میذاشتم. بیشتر درس و استراحت. نه به اون صورت تفریحات آنچنانی. معمولا آخر هفته ها رو منزل اقوام می رفتم و به ندرت پیش می اومد با دوستان بیرون برم. طول هفته رو هم معمولا به کارهای درسی و حل تمرین رسیدگی میکردم و شبها هم سعی میکردم دیر نخوابم و ساعت ۱۰-۱۱ می خوابیدم، ولی خب جای فعالیت های ورزشی توی برنامه ام خالی بود. ولی سنگینی درسها این شرایط رو ایجاب میکرد.

چرا برگشتید یزد؟

من هم یزد رو خیلی دوست دارم؛ و البته به خاطر نزدیکی به خانواده. کلا توی بازه زمانی که تهران بودم هم به تهران عادت نکردم. همیشه منتظر تعطیلات بودم که برگردم یزد.

اینکه بخوای هم مادر خوبی باشی، هم همسر خوب و هم استاد خوب. واقعا سخته. ولی خب، شغل هایی هست که اونا میتونند برای خونوادشون بیشتر وقت بذارند. شاید حتی اونا ارزشمندتر باشه، قطعاً اولویت اول همیشه خانوادست

با توجه به اینکه با دانشجویهای فنی برخورد دارید،

پیشنهاد میکنید به چه فعالیتهایی مشغول بشن؟

اول باید هدف خودشون رو از تحصیلشون مشخص کنند. اگر هدفشون اینه که تحصیلشون رو تا مقاطع بالا ادامه بدهند، باید به هرحال یه وقت خوبی از وقتشون رو برای درسشون بذارند و این رو همیشه کتمان کرد. هرچند شاید یه کم سخت باشه؛ ولی در کنار اون حتما پیشنهاد میکنم فعالیت های فرهنگی- ورزشی رو داشته باشند. من خودم به شخصه نقاشی دوست داشتم و گاها تذهیب میکشیدم. این فعالیتها ذهن آدم رو آرام میکنه؛ خستگی رو از بین میبره. ولی پیشنهاد میکنم در قدم اول، فعالیت های ورزشی رو حتما داشته باشند ولی خب بازم هرکسی بسته به علاقه اش.

رابطه تون با دانشجویها -هم سرکلاس و هم خارج

از کلاس- چه طوره؟ از دانشجویها تون اکثرا شنیدم

خیلی از رفتار شما سرکلاس راضی هستند. ولی خب

تا حالا شده مثلا مچشون رو بگیرید؟!

من سختگیری های خودم رو سرکلاس دارم. سالهای اول میشد گاها اسمشون رو هم پشت در دفتر میزدیم! وای الان دیگه نه! از لحاظ درسی سختگیری خودم رو دارم، اما از لحاظ ارتباطی خیلی با هم مشکلی نداریم. سعی میکنم همیشه با هم دوست باشیم و وقت های خالی تونستن بیان و راجع به موضوعات مختلف، از مسائل درسی یا گاها مشکلات خانوادگی یا بحث های مربوط به ازدواجشون با هم صحبت کنیم. ولی سختگیری سر کلاس رو دارم.



به نظرتون دخترها به اندازه پسرها توانایی موفقیت در رشته های مهندسی رو دارند؟

توانایی رو بله. دارند. اما اینکه چقدر به این رشته نیاز هست، یا اینکه چقدر بتوانند در آینده ازش استفاده کنند، بستگی به توانایشون داره. به هر حال ما خانوم ها باید به این فکر کنیم که انشاءالله قرار هست ازدواج کنیم، بچه دار بشیم، خب خیلی از شغلها هستن که شاید راحت تر باشند، خیلی راحت تر بشه حتی از خونه مدیریتش کرد. مثلا راجع به شغل خودم، قبلا یه تصور دیگه ای داشتم، تصور معلمی رو داشتم. ولی به شکلی نیست که بگم توی خونه آزادم. توی دانشکده وقتمون رو برای رفع اشکال دانشجو ها، درس دادن و... میذاریم، ولی نیمی از کار ما توی خونه انجام میشه. باید مقالات و تره های دانشجویهامون رو بخونیم؛ کارهای پژوهشی خودمون رو انجام بدیم؛ ولی عملا تا زمانی که بیدارم، دارم با کامپیوتر کار میکنم. باید بگم این شغل برای خانومها شغل آسونی نیست. اینکه بخوای هم مادر خوبی باشی، هم همسر خوب و هم استاد خوب. واقعا سخته. ولی خب، شغلهایی هست که اونا میتونند برای خونوادشون بیشتر وقت بذارند. شاید حتی اونا ارزشمندتر باشه، قطعاً اولویت اول همیشه خانوادست.

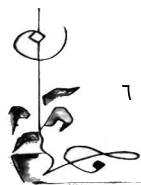
با این مشغله ی کاری، همسرتون یا فرزندتون چقدر کمکتون میکنند؟ اعتراضی ندارند؟

همسر و خونوام خیلی به من کمک میکنند. مخصوصا الان که مسئولیت اجرایی هم توی دانشکده دارم، وقت زیادی رو توی دانشکده هستم و زحمت پسرم خیلی روی دوش مادر همسر و مادر خودم هست و خدا رو شکر اونا همراهی کامل رو داشتن. همسر هم موقعیت کاری منو درک میکنه. و از اون نظر مشکلی نداریم. ولی خودم زیاد راضی نیستم، و دوست داشتم بیشتر برای خانوادم وقت بذارم و امیدوارم که مسئولیت اجراییم رو که تحویل دادم و قتم رو بیشتر مدیریت کنم تا به خانوادم برسم. به هرحال آدم که ازدواج میکنه وقتش فقط برای خودش نیست و خودخواهی که بگه وقتم برای خودمه. واقعا خانواده بروقت آدم مقدم هست.

خانم دکتر از اینکه وقتتون رو در اختیار ما قرار دادید، متشکریم.

گفتگوی خیلی مفیدی بود. اگر ممکنه یه دست خط ازتون داشته باشیم:

با آرزوی آینده ای روشن برای همه



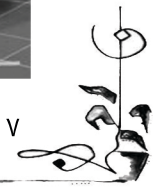


یک الگوی خوب

یک شب بارانی بود. حمید فردا امتحان داشت. رفته حیاط و شروع کردم به شستن لباسها. همینطور که داشتم لباس می‌شستم دیدم حمید اومده پشت سرم ایستاده، گفتم: « اینجا چیکار می‌کنی؟ مگه فردا امتحان نداری؟ »

دو زانو کنار حوض نشست و دست‌های یخ‌زده ام را از تشت بیرون آورد و گفت: « ازت خجالت می‌کشم، من نتونسم اون زندگی که در شان تو باشه برات فراهم کنم دختری که تو خونه باباش ماشین لباسشویی داشته، حالا نباید تو این هوای سرد مجبور باشی لباس بشوره. » حرفش را قطع کردم و گفتم: « من مجبور نیستم؛ با علاقه این کارو انجام می‌دم، من الان شرایط تو رو درک می‌کنم و توقعی ندارم. همین قدر که قدرشناس هستی، برای من کافیه. »

با خواندن این مطلب از همسر شهید قاضی به فکر فرو رفتم. دیگر بهانه‌گیری‌های این چند روزهاش واقعا من را به هم ریخته بود. من هم که هیچ وقت در مقابل بداخلاقی‌هایش کم نمی‌آورم، شروع می‌کردم به بداخلاقی و لجبازی کردن. مثلا این چند روز به همه چیز گیر می‌داد. چرا غذا شور است؟ چرا خونه نامرتب است؟ و... نمی‌دانستم دلیل این همه بهانه چیست ولی باخودم گفتم: « بهتره این بار در مقابل بداخلاقی‌های سیاوش، بداخلاقی و لجبازی نکنم؟؟ »



بعد از ظهر که از سر کار آمد، به سمت کمد رفت. ناگهان با صدای داد و فریادش از جا پریدم: «فرزانه پس اون پیراهن آبی من چرا کثیفه؟ مگه تو نمی‌دونی من سه‌شنبه‌ها جلسه دارم؟ تو معلومه صبح تا شب توی این خونه چیکار می‌کنی؟ جز با تلفن حرف زدن و تلویزیون دیدن کار دیگه‌ای داری؟»

بغض گلویم را گرفتم. هیچ وقت این طور سرم داد نزده بود. بغضم را فرو دادم و خودم را کنترل کردم تا قبل از این‌که بیدار شود، پیراهن را شستم و اتو زدم: «ببخشید اصلاً یادم نبود که سه‌شنبه جلسه داری وگرنه سریع‌تر برات آماده می‌کردم.»

سیاوش پیراهن را گرفت و رفت. برای مدتی که البته کوتاه نبود، سعی کردم در مقابل این بهانه‌گیری‌ها و عصبانیت‌های سیاوش آرام باشم. اصلاً راحت نبود، اما خواستم کمی مثل همسر شهید قاضی همسرم را درک کنم.

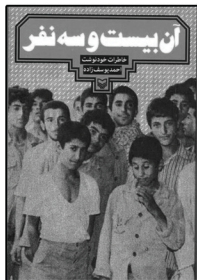
چند روز گذشت. کم‌کم اخلاق سیاوش تغییر کرد. یک روز که مشغول تماشای تلویزیون بودیم، سیاوش درباره‌ی مشکلاتی که در هفته‌ی گذشته در شرکت برایش پیش آمده بود با من حرف زد. به‌خاطر این که در مقابل بهانه‌گیری‌هایش آرام بودم، تشکر کرد و گفت که از برخوردش ناراحت است. آن موقع بود که از تحمل خودم احساس رضایت می‌کردم...



"... تمام برنامه ریزی هایی که این ها درست کردند، برنامه های فرهنگی، برنامه های هنری هر چه درست کرده اند استعماری است. اینها می خواهند جوانان مان را یک جوانانی به بار آورند که به درد آنها (غربی ها) بخورد نه به درد مملکت خودشان، اینها می خواهند جوانان ما یک عضو فاسدی شوند."

امام خمینی (ره)

به بهانه‌ی نمایشگاه کتاب



ماجرای آن "بیست و سه نفر" اتفاق است که نمونه‌اش در هیچ جنگی رخ نداده است، این نخستین جمله از کتاب خاطرات احمد یوسف زاده است؛ حکایتی است واقعی از زندگی بیست و سه نوجوان که در بیت المقدس به اسارت درآمده‌اند. نگاه به جنگ از قالب نوجوانی هفده ساله، روایتی جدید از جنگ عراق و ایران است که بیش از هرچیزی تلخی و بی رحمی جنگ را تلنگر می‌زند.

فضل شیدایی

فصل شیدایی، روایتی از سلسله العشاق که خلقت حضرت آدم تا ظهور حضرت ولی عصر (عج) را با محوریت توسل به پنج تن آل عبا(ع)، روایت می‌کرد. بخش معاصر این نمایش چند رسانه‌ای متناسب با موضوعات بومی هر استان طراحی و اجرا شد؛ در بخش معاصر ویژه استان یزد، گوشه‌هایی از رشادت‌های مردم دارالعباده در دوران دفاع مقدس به نمایش درآمد. این نمایش به مدت ۱۰ شب در دهکده‌ی مقاومت یزد اجرا شد و در کارنامه‌ی فرهنگی هنری یزد خواهد ماند.



اقدامات غیرکارشناسی عمرانی دانشگاه یزد را متوقف کنید.



گویا مسوولین دانشگاه تلاش دارند زمینه اختلاط دانشجویان دختر و پسر را با شروع عملیات احداث به اصطلاح مجموعه غذاخوری خواهران فراهم سازند. در حالی تنها پارکینگ آمفی تئاتر مرکزی و بوستان زیبای معرفت تخریب می‌شود تا به سلف خواهران تبدیل شود که این محل کمتر از سه سال گذشته با صرف میلیون ها تومان احداث شده است. حال باید پرسید چرا از محل بودجه‌های اختصاصی دانشگاه، برای ساخت سلف استفاده می‌شود؟؟؟ ساختمانی که برای آن از سوی سازمان مدیریت و برنامه ریزی اعتباری نگذاشته‌اند!!!

انتشار فصلنامه مشترک در حوزه‌ی زنان صورت می‌گیرد



تفاهم‌نامه بین معاونت امور زنان و خانواده با سازمان اسناد و کتابخانه ملی به امضاء رسید.

صالحی‌امیری: «با توجه به این‌که در آخرین سال برنامه‌ی پنجم و آغاز برنامه ششم توسعه هستیم، این تفاهم‌نامه می‌تواند به تبیین درست مسائل حوزه‌ی زنان و خانواده کمک فراوانی کند. وی افزود: ما در نیمه‌ی راه اجرای سند بیست ساله هستیم و بی‌تردید بدون مشارکت زنان، زمینه تحقق این سند فراهم نخواهد شد.»

گونی

عمر

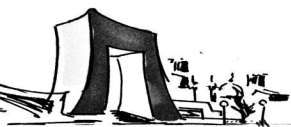


عمار فیلم

نشست آغاز اکران مردمی جشنواره فیلم عمار هفته گذشته باحضور مادر و همسر شهید مصطفی احمدی روشن، در دانشگاه الزهرا برگزار شد.

همسر شهید احمدی روشن درابتدای نشست گفت: «پیش ازجشنواره عمار فقدان آن درعرصه سینما و موسیقی حس می‌شد.» این جشنواره فتح بابی برای ورودجوانان انقلابی به عرصه سینما بود. وی افزود: «جشنواره‌ی عمار یک کار جهادی است.»

نامه‌ی قیصر امین‌پور به دخترش دوست ندارم تو سطحی بار بیایی، ولی خدای نکرده، حتی اگر روزی به گریه‌های من خندیدی، من ناراحت نمی‌شوم و از این حرف که با تو زده‌ام پشیمان نخواهم شد. چون این حرف‌ها را در ده‌روزی تو به تو گفته‌ام.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُبَلِّغُکَ الْحَمْدَ بِرَبِّکَ الْحَمْدُ

صَلَوَاتُکَ خَیْرٌ عَلَیْ آبَائِهِ

فِیْ هَذِهِ اِلَّا خَیْرٌ فِیْ کُلِّ سَاعَةٍ

وَلَا اَعْلَمُ دَعَاءً یُذِیْدُنَا هِیْراً وَزِلْلاً وَضِلًّا

مَحْیًی طَلَبْتُ اِزْوَاجَکَ طَوْعًا

وَسُئْتُ مِنْهَا طَلَبًا

خدا یا در این لحظه در تمام محفلت

سرپرست و نگاهدار و راهبر و یاری گردان بخار و دیدمان

و بیست، حضرت جبرئیل اکبر،

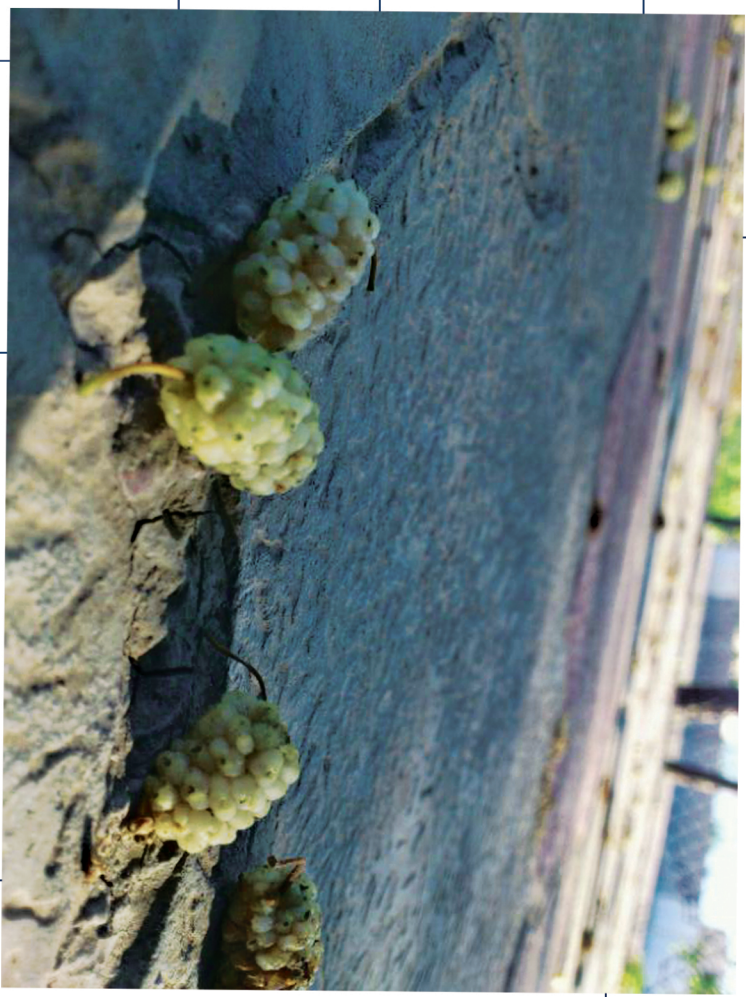
که در دای تو بر او بدین دانش باد باش، تا او را در زمین

ساکن کنی، ده جائید هم خواهد ستاد اویند

و بدست زمان طوفانی بهر و مندر است



این روزها مواظب باشید وقتی توی
دانشگاه راه میرید ، روی
این کوچولو های شیرین
پا نذارید !



منتظر نظرات
سازنده تون
هستیم